



2013/05/22

عبدالعلی نور احراری

نقد ناشایست و نابایست آقای مسعود فارانی بر شعر و شخصیت مولانا عبدالرحمن جامی (رح)

بخش اول

از آنجائیکه این نگارنده از دیر زمانی بدینسو در باره شرح حال و آثار حضرت مولانا عبدالرحمن جامی تحقیق نموده و کتاب "منشآت" یا "نامه های جامی" را بچاپ رسانده ام و این کتاب تجدید چاپ نیز شده، و افغانها مرا منحصی یک اخلاصمند حضرت جامی میشناسند، درین اواخر دوستی مرا متوجه ساخت که در سایت (افغان جرمن آنلاین) مضمونی بعنوان "تفاوت شعر از نظم" بقلم جناب مسعود فارانی انتشار یافته است، بعد از خواندن مضمون مذکور اینک نظرات خود را پیرامون آن اظهار کرده عرض نشر به متصدیان محترم و بیسایت مذکور میفرستم.

مضمون آقای فارانی با ضرب المثل افریقایی که نه مراد و مقصد آن معلوم است و نه زبان و کشور آن، بدینگونه آغاز گردیده است: "غلط غلط است! اگرچه همه بدان مشغولند، درست درست است! با آنکه هیچکس بآن عمل نمیکند." اگر مراد ازین ضرب المثل در باره زبان و اصول و قواعد آن باشد، ضرب المثل مذکور بذات خود غلط است، زیرا اگر همه مردم در شیوه بیان خود همسو و همسان باشند، همین همسویی و همسانی بذات خود قابل ملاحظه می باشد، چونکه اول زبان پدید آمده و سپس اصول و قواعد آن بر مبنای گفتار مردم نهاده شده است. اگر مراد نویسنده از ضرب المثل فوق چیز دیگری باشد، مرا معذور پندارند.

جناب فارانی نوشته اند: "بودند و استند کسانی که از وسایل مدرن (مثل ساعت، تلفون، موتر، موبل و فرنیچر، سگرت و دریشی و نکتایی و شاپو، رادیو، تلویزیون، عصا، عینک و...) استفاده میکنند..." از روشنگری جناب فارانی اظهار سپاس، زیرا تا کنون نمی دانستم که "سگرت و عصا و عینک" از زمره وسایل مدرن بشمار می روند، اما معلوم است که سگرت وسیله نیست، و عصا و عینک مدرن نبوده سابقه هزار ساله دارند.

آقای فارانی سپس می نویسد: "جامعه ما از دیر زمانیست (بخصوص از قرن نهم هجری عصر خاتم الشعراء جامی باین طرف) ارزیابی و تفکیک درست در بین شعر و نظم در سطح یک انجمن صورت نگرفته و با این مسؤولیت کسی وقع لازم را نگذاشته است. پریشان گویی های سلیقوی کنونی بجای تحقیق درست نتیجه همان بی بند و باری است که از قدما به میراث رسیده است."

از پاراگراف فوق آنچه که من درک کردم مراد نویسنده آن خواهد بود که می بایست انجمن ادبی تأسیس می شد و اصول و قواعدی وضع می کرد تا بر مبنای آن شعر از نظم تفکیک می شد. باین موضوع در صفحات بعدی روشنی انداخته می شود. معلوم نشد که مراد از "پریشان گویی های سلیقوی کنونی" چیست؟ اگر مراد اشعار قدما یعنی شاعران پیشین باشد، بسا از این اشعار از شاهکار های افتخار آفرین زبان دری دانسته شده، مایه فخر و مباهات فرزندان این مرز و بوم می باشد، نه آنانی که آن بزرگان را به "بی بند و باری" نسبت دهند و با خود بزرگ بینی به ایشان اهانت نمایند.

آقای محترم فارانی می نویسد: "در عصر ما یکبار این رسم و عادت از طرف روانشاد بزرگوار جناب استاد حسین نایل (1310- 1376 - 66 سال عمر) شکسته شد. استاد حسین نایل در مورد کسیکه دیوان پنجاه هزار بیتی دارد بنام گوهری تماس گرفت و با صراحت نوشت که در همین پنجاه هزار بیت من نتوانستم چیزی بنام هنر شعر یا شعریت یا هنر شاعرانگی در دیوان این ناظم پیدا کنم. . . و اینکار استاد حسین نایل در خور اهمیت زیادی بود و است که ناظم را از همین لحاظ چون (غریبان) با شاعر تفریق می کرد." بنده بر آن نییم که در باره استاد حسین نایل و یا آقای گوهری که با آثار هیچیک شان آشنایی ندارم، تبصره کنم - ولی گفتنی است که مساله تفاوت بین شعر و نظم قبل از آن توسط ملک الشعراء (بهار) برای اولین بار حدود نیم قرن قبل از تولد استاد حسین نایل مطرح شده، هر چند این نظر وی از خود مقلدینی پیدا کرده، ولی پذیرش جامعه ادبی همگانی را در بر نداشته است. بنابراین استاد حسین نایل به قول آقای مسعود فارانی نظر ملک الشعراء (بهار) را بازگو کرده و اگر این امر به نظر آقای محترم فارانی افتخاری شمرده شود، که به هیچ وجه شمرده نمی شود، به استاد حسین نایل نیز متوجه نمی شود.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

اینکه آقای فارانی می نویسد که "ناظم را از همین لحاظ چون غربیان با شاعر تفریق نمی کرد. . . سخنی عجیب است. آیا باید در شعر از غربیان پیروی کرد و تابع ایشان بود؟ اگر دلیل آقای فارانی این باشد که چون از وسایل مدرن شان چون "سگرت و عصا و عینک" استفاده می کنیم، باید در شعر نیز از ایشان پیروی کنیم، در آنصورت حق قضاوت بخوانندگان است.

جناب فارانی به ادامه می نویسد: "شاعر همان طوری که نامش با شعور پیوند دارد نه تنها توانایی نظمی بلکه شعور و دانش بلندش باعث می شود که جایگاهش با ناظم فرق فاحش داشته باشد." پیداست که بسا کلمات که از مصدر واحد مشتق شده اند دارای معانی مختلف می باشند و همچنان کلمات همسان و همسو که حروف شان یکی است نیز معانی مختلف دارند. بطور مثال همین کلمه سه حرفی (شعر) بمعنی سخن منظوم، دانستن، درک کردن، زیرکی و غیره آمده است - البته با صرف این کلمه یا تغییر حرکات آن، معانی عجیب و غریب پیدا میکند، چنانکه کلمه (شعر) بمعنای موی، موی زیر ناف، جل اسپ، علامه و نشانه آمده، و اگر (شعیر) خوانده شود، "جو" معنی می دهد (جو خوراکی حیوانات). به رباعی ذیل از کتاب (بهارستان جامی) توجه شود:

آن سفله که مدح را ز دم نشناسد
فتح از کسر و کسر ز ضم نشناسد
زو در عجبم که چون دم از شعر زند
کو شعر و شعیر را ز هم نشناسد

شاعر و ناظم دو کلمه مترادف اند که دارای یکمعنی میباشند و در تمام فرهنگهای لغت مترادف آمده اند. بنابراین منطقی نیست که خلاف اصل قبول شده، ادعا کنیم که چون کلمه "شاعر" با شعور پیوند دارد، باید جایگاهش با "ناظم" فرق داشته باشد.

آقای محترم فارانی می افزاید: "از آنجائیکه شاعر نمی تواند با قریحه شعری شعر نغز بسراید، بلکه شاعر توانا در کنار علم لدنی باید اندوخته های علمی دیگر کسب کرده باشد تا شعر بلند به جامعه تقدیم کند." پیداست که محترم فارانی معنی "علم لدنی" را ندانسته است. علم لدنی در زمره علوم اکتسابی نیست که مانند سایر علوم آن را بتوان فرا گرفت، بلکه موهبت الهی است که الله تبارک و تعالی به پیامبران خود ارزانی داشته است. در قرآن مجید سوره (کهف) آیه (65) چنین آمده است:

(و علمنا من لدنا علما) «و آموختیم او را از نزد خود دانشی»
مفسرین، "علم لدنی" را علم غیب تفسیر کرده اند، و در تعریف آن در فرهنگ لغت (محمد معین) گفته شده:
"علم لدنی دانشی است که شخصی بدون رنج تعلم و به الهام الهی دریابد." و "عالم لدنیت" بمعنی (عالم الوهیت) آمده است. بنابراین علم لدنی بسعی و تلاش و کوشش حاصل نمی شود.

جناب فارانی سپس ادامه می دهد: "مولانا در کنار داشتن علم لدنی، در بخش دین فصاحت و بلاغت زبانی و توانایی در شعر اندوخته های زیاد داشت، اما تا زمانی که با شمس دیدار نمی کند، میکانیزم نظم جهان را با شناخت از حوادث، روشن نمی داند. او در پی حرف هایی بود که بیشتر اوهامی و پریشان گویی داشت. وقتی تکیه بر دانش شمس می کند و از آن بحر سیراب می گردد به مولانای امروزه استحاله می کند که اکنون جهان او را یک فنومن، نادر و یگانه می شناسد."
در پاراگراف بالا اولاً مراد از "میکانیزم نظم جهان" معلوم نیست، آیا بشر تا کنون به میکانیزم نظم جهان پی برده است؟ چه رسد به مولانا و شمس! مولانا قبل از دیدار با شمس ملا و مدرس مدرسه دینی بود و علم دین تدریس می کرد. آیا شایسته است موضوعات و مسایل دینی را "اوهامی و پریشان گویی" خوانند؟

به مطلب ذیل از مضمون جناب محترم مسعود فارانی توجه شود: "چرا که دیگران بجای پیوند دادن، انسان را با خودش بیگانه می کنند، در حالیکه مولانا انسان را که از خودش فاصله گرفته است دوباره به خودش نزدیک می سازد. (رسالت شاعر)." معلوم نشد که این مطلب از کدام کتابی بنام "رسالت شاعر" گرفته شده، و یا نظر جناب فارانی می باشد؟ بهتر بود مثال هایی از اشعار آن شاعران پیشین آورده می شد که چگونه انسان را با خودش بیگانه می کنند و اشعاری از مولانا آورده می شد که چطور انسان را بخودش نزدیک می سازد!

محترم فارانی از این مطالب بدینگونه نتیجه می گیرد: ". . . پس برای شاعر بودن حتی فقط داشتن قریحه شعری بسنده نیست، چه رسد در سطح که خالی ذهن از دانش الزامی شعر و جهان باشد. پس ناظم را بخاطر نظمک او، شاعر خطاب کردن از انصاف بدور است." معلوم نیست که مراد از "دانش الزامی شعر و جهان" چیست؟ زیرا نگفته است که چگونه دانشی برای سرودن شعر الزامی می باشد. بهتر بود همان دانش ها را بر می شمرد تا از آن بهره مند و برخوردار می گشتیم.

اینکه ناظم را شاعر خطاب کردن، از انصاف دور می داند، چنانکه گفته آمد، این نظر را تا آنجا که من اطلاع دارم، بار اول ملک الشعراء (بهار) عنوان کرد و از آن زمان بدینسو کسانی از او تبعیت و دنباله روی کردند و کلمه "شعریت" را که اصلاً لغتی مجعول (جعلی) است و در هیچ قاموس لغت نیامده، در مورد شعر بکار بردند ولی برای این کلمه مجعول از خود

د پانوی شمیره: له 2 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

تعریف معین و مشخصی ارائه نکردند، و اما این گفته در سطح یک نظر باقی مانده، و با آنکه هوادارانی دارد، ولی مقبول و پسندیده و قابل پذیرش همگانی نبوده است، زیرا تفکیک شعر از نظم قبل از (بهار) سابقه نداشته و آنگونه که در کتب لغت آمده، هر دو بیک معنی می باشد که آن سخن منظوم یا کلام موزون است که دارای وزن و قافیه باشد.

مولانا عبدالرحمن جامی در اثر ارزنده و جاودانه اش (بهارستان) در روضه هفتم، شعر را چنین تعریف نموده است: "شعر در عرف قدمای حکما کلامی است مولف از مقدمات مخبله، یعنی از شأن آن باشد که در خیال سامع اندازد، معانی را که موجب اقبال باشد بر چیزی، یا اعراض از چیزی، خواه فی نفسه صادق باشد و خواه نی، خواه سامع اعتقاد صدق او داشته باشد یا نی، چنانکه گویند خمر (شراب) لعلی است مذاب، یا یاقوتی است سیال، یا عسل چیزی است تلخ یا شور، قی کرده زنبور، و متأخرین حکما به آن وزن و قافیه را اعتبار کرده اند. فاما در عرف جمهور جز وزن و قافیه در آن معتبر نیست. پس شعر کلامی باشد موزون و مقفی و تخیل و عدم تخیل و صدق و عدم صدق را در آن اعتباری نه."

آنچه در بالا گفته آمد یک تعریف قبول شده و پذیرفته شده است که از هزار و چند صد سال بدین سو کاخ شعر و ادب زبان دری بر آن نهاده شده و غنای ادبی و فرهنگی را بار آورده است. خلاصه اینکه هر کلامی که دارای وزن و قافیه باشد "شعر" گفته می شود.

در اوایل قرن بیستم که شاعران ایرانی تحت تاثیر ادبیات غرب از جمله فرانسه قرار گرفتند، و شخصیت هایی چون (بهار) و (نیما) پدید آمدند، از یکسو مسئله "شعریت" مطرح شد و از سوی دیگر بر سخنان بدون وزن و قافیه "شعر" اطلاق گردید. در حالیکه اطلاق شعر بر این پدیده نو درست نبود، زیرا از یکهزار و اندی سال، شعر تعریفی معین داشته که همانا سخن منظوم و دارای وزن و قافیه بود. بر این پدیده نو بایست نام نو می گذاشتند، نه اینکه آنرا "شعر" یا "شعرنو" بخوانند. بدین ترتیب رفته رفته سخن بجایی کشید که می خواهند لباس یکهزار ساله شعر را از تنش در آورند و آنرا با لباس "نظم" بپوشند و نام آنرا بر آنچه به اصطلاح ایشان "دارای شعریت" باشد بگذارند. همین است لب و لباب سخنان آقای فارانی که سنگ "شعریت" بر سینه می کوبد، سنگی که قبل از وی دیگران نیز کوبیده ولی بجایی نرسیده اند.

جناب فارانی در باره خاتم الشعراء مولانا عبدالرحمن جامی می نویسد: "بنا بنوشته تذکره نویسان در قرن نهم (مثل امروز) انواع سرقت های شعری در میان شاعران آن روزگار رواج داشته است. چنانکه بزرگترین شاعران این عصر از جمله مولانا عبدالرحمن جامی نیز از این اتهام مبرا نبوده است، تا جائیکه جامی را دزد سخنوران لقب دادند. وقتی جامی عزم سفر به حجاز داشت، این چند بیت ذیل علیه او در جامعه پخش شد:

ای باد صبا بگو به جامی آن "دزد سخنوران نامی"
بردی سخنان کهنه و نو از سعدی و انوری و خسرو

پایان بخش اول

ادامه دارد

عبدالعلی نور احراری
فریمان - کلفورنیای شمالی

Abdul Ali Noor Ahrary
3878 Eugene Street
Fremont, CA 94530 USA
Phone : (510) 656 2678

د پانوی شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ